



امام خمینی

نه مثل دیگران

دکتر غلامعلی حدّادعادل

اشاره:

خصوصیت تاریخی امام خمینی که او و انقلاب او را از کلیه جنبشهای سیاسی معاصر، متمایز می‌کند چیست؟ مخاطبه او با فطرت انسان، در هم شکستن پارادایم جاری در جهان و حرکتی اعجازآمیز در جهت عکس شیب فرهنگ جهانی، اتکاء به خدا و اعتماد به مردم و گره زدن زمین به آسمان، گرانیگاه‌های خارج از عالم معیارهای غربی بود که امام، اهرم خود را بر آن نهاد و مسیر تاریخ را تغییر داد. نوشتار ذیل، این پدیده را تحلیل و آن را حتی در اعتراضات منتقدان به امام «رض»، تعقیب می‌کند.

امام خمینی، در عالم سیاست و حکومت، بی‌گمان یک رهبر انقلابی و مرد سیاسی درجه اول محسوب می‌شود که انقلابی نیرومند در کشوری بزرگ را به پیروزی رساند. وی توانست یک نظام حکومتی تأسیس کند که در طول دو دههٔ پرحادثه و پرمخاطره پایداری و دوام داشته است. براین اساس اگر امام خمینی را با دیگر رهبران و مردان سیاسی و انقلابی جهان مقایسه کنیم، کاری نابجا نکرده‌ایم.

در هر مقایسه‌ای وجوه اشتراک و وجوه امتیاز، هر دو در کار است که اولی موجب شباهت و دومی منشأ تفاوت می‌شود. اما حقیقت این است که در مقایسهٔ امام با سایر رهبران سیاسی و انقلابی جهان، تفاوتها بسی بینسز و مهمتر از شباهتهاست. اگر از دوران جوانی و تحصیل امام آغاز کنیم تصدیق می‌کنیم که فضای نشو و نماى روحی و فکری او با فضای رشد و تربیت سایر رهبران سیاسی شباهتی نداشته است. او با آنکه دهها سال از عمر خود را به تحصیل علم و تحقیق و تألیف گذرانده اما نه تنها در «دانشگاه» به معنای خاص این کلمه، درس نخوانده، حتی به دبستان و دبیرستان نیز نرفته و در نظام تعلیم و تربیت

مخصوصی رشد یافته است که از سوی دولت و حکومت به رسمیت شناخته نشده است. تحصیلی او نیز علوم سیاسی و علوم اجتماعی و تاریخ و حقوق و روزنامه‌نگاری نبوده است. وی با آنکه از آغاز جوانی اهل تفکر و عمل سیاسی بوده فعالیت و مبارزه سیاسی را در مقیاس اجتماعی. یعنی به صورت یک «نهضت» بر خلاف سایر رهبران سیاسی و انقلابی جهان، نه در سالهای جوانی، بلکه در حدود شصت سالگی یعنی در سالخوردگی آغاز کرده است.

فعالیت و مبارزه سیاسی امام، مسبوق به سابقهٔ عضویت و فعالیت وی در هیچ حزب سیاسی نبود. خود نیز مبارزهٔ سیاسی را در قالب یک حزب سیاسی سازماندهی نکرد و در نتایج خود به شیوه معمول انقلابیون دنیا نظیر تشکیل سازمان زیرزمینی و انتخاب مشی چریکی و مبارزهٔ مسلحانه و ترور دشمنان متوسل نشد. وی هیچ قهر و طبقهٔ خاصی از قبیل طبقهٔ کارگر یا دهقان یا بورژوا و یا زنان و جوانان را نیز مخاطب ویژهٔ خود قرار نداد و انقلاب را بر پایهٔ نیروی گروه معینی بنا نکرد و حتی در طول مدت نهضت و انقلاب خود، واژگان و ادبیات مرسوم در متون و





محوارات سیاسی متعارف را به کار نگرفت.

او هم در برپائی نهضت و بسیج مردم برای انقلاب، روشی یگانه و منحصر به فرد داشت و هم در ایجاد حکومت، صاحب نظریه‌ای بدیع و بی‌سابقه بود. در بسیج توده‌های مردم برای پیروزی «در انقلاب، روی سخن او به فطرت انسانها بود و همگان را از آن جهت که انسان و دارای فطرتی خداجو و حقیقت‌طلب و عدالت‌خواه و اخلاقی هستند به مبارزه با شیطان‌صفتان و دروغگویان و ستمگران و فاسدان دعوت می‌کرد. مردم نیز سخن او را فهمیده و به دعوت او پاسخ می‌دادند. او به جای آنکه در مبارزه با دشمن به قشر خاصی تکیه کند، اقیانوس انسانها را به تلاطم در می‌آورد.

در مرحله تأسیس حکومت نیز فلسفه سیاسی وی شباهتی به فلسفه‌های مرسوم و متداول نداشت. او در پی ایجاد حکومت دینی و بازگرداندن دین به صحنه سیاست و حکومت بود و حال آنکه چندین قرن بود که عملاً و نظراً در جهان تبلیغ می‌شد دوران حکومت دینی به پایان رسیده و حکومت دینی یک اندیشه قرون وسطائی است. اما او که مثل دیگران نبود، خواهان «جمهوری

اسلامی» بود، نه یک کلمه کم، و نه یک کلمه زیاد. امام در جهان‌بینی و اندیشه و در روش و عمل استقلال داشت و در قالبهای موجود نمی‌گنجید. مهندس بازرگان در مصاحبه‌ای با حامد الگار که در آذر ماه سال ۵۸ صورت گرفته در مقام انتقاد از امام می‌گوید:

«خمینی یک آدمی است که اصلاً زیر بار سیستم مدیریت، به آن معنا که ما می‌فهمیم نمی‌رود، حال ما متهم (هستیم) به اینکه غریزه هستیم، سیستم حزبی، متدیک، کارتزین، لوژیک... مثلاً دکتر یزدی یک ناراحتی داشت و می‌گفت ما هر چی گردنش می‌گذاریم که آقا بالاخره شما در مقام یک رهبر کل، نمی‌دانم یک رئیس جمهور، از رئیس جمهور بالاتر هستید، دفتری داشته باش، سخنگویی داشته باش که اقل مردم تکلیفشان را بدانند... ایشان قبول نمی‌کرد... حالا هم باز همینطور است.»^۱

این روش متفاوت و این تفرّد را نباید به معنی استبداد رأی دانست، مخالفت او با آراء غریبان و روشهای غربی متعارف در سیاست و انقلاب نیز نباید به معنی سرکشی و ستیزه‌جویی بی‌دلیل یا

نوعی آنارشسیسم تلقی شود. خوب است در این باب هم نظر بازرگان را در همان مصاحبه انتقادی بشنویم:

«البته آقای خمینی کم صحبت و خیلی خشک است. شاید با ملاحظه بحث کند، اما اهل اینکه بنشینیم استدلال و تجزیه و تحلیل سیاسی بکنیم نیست. حرفی می‌زند، نظرش را می‌گوید، قاطع هم هست. زود تصمیم می‌گیرد. ضمناً این حسن را دارد که لجاجت هم ندارد، اگر تصمیمی که گرفته، مبدأ متقاعدش کنند که درست نبوده ابا ندارد، می‌پذیرد و می‌گوید که من اشتباه کرده‌ام. ایمان و تقوا و توکلش هم خیلی زیاد هست. یعنی آنچه را واقعاً فکر می‌کند که حکم اسلام، حکم خدا و قانون اسلام است در آن هیچ ملاحظه‌ای ندارد که ممکن است اشخاص بدشان بیاید یا حتی به لحاظ تبلیغ اسلام هم بد باشد و مثلاً طرف نظر مخالفی اتخاذ کند، یا حتی به ضرر مصالح باشد، نه، عقیده‌اش این است که حق این است و حق هم پیروز است. حال دیگران هر چه می‌خواهند بگویند...»^۲

استقلال امام و امتیاز و تفاوتی که در اندیشه و عمل نسبت به دیگر رهبران انقلابی و رجال سیاسی داشت، در واقع، برخاسته از شناخت او نسبت به اسلام و ایمان وی به حقانیت و کارائی این مکتب بود. او در اسلام ذوب شده بود و در نتیجه همان استقلال و تشخص و تفرّدی که در اسلام به عنوان یک دین و مکتب، وجود دارد در وجود او نیز متجلی شده بود. آنچه برای او اصل بود مخالفت با دیگران نبود، بلکه وفاداری به اسلام و موافقت و متابعت از اصول و ارزشها و آرمانهای اسلام برای او اصل بود و اگر در این وفاداری و متابعت، بعضی آراء او با آراء دیگران موافق می‌افتاد باکی نداشت، چنانکه اگر مخالف هم می‌افتاد هیچ گونه وحشتی از این حیث به دل راه نمی‌داد.

باور عمیق و آگاهانه و خردمندانه او به اسلام، سبب شده بود تا برخلاف بسیاری مصلحان و رهبران سیاسی کشورهای تحت ستم، مقلد اندیشه‌ها و روشهای سیاسی غربیان نباشد. او به خویشتن اعتماد داشت زیرا به خدای خویش اعتماد داشت. «اعتماد به نفس» او ناشی از اعتماد او به پروردگارش، و خودباوری او ثمره خداباوری وی بود. او خود می‌گوید:





«ای مسلمانان جهان که به حقیقت اسلام ایمان دارید بپاخیزید و در زیر پرچم توحید و در سایه تعلیمات اسلام مجتمع شوید و دست خیانت ابرقدرتها را از ممالک خود برائین سربازان برانید و سجد اسلام را اعاده کنید و دست از اختلافات و هواهای نفسانی بردارید که شما دارای همه چیز هستید. بر فرهنگ اسلام تکیه زنید و با غرب و غربزدگی مبارزه نمایید و روی پای خودتان بایستید و بر روشنفکران غریزه و شرقزده بتازید و هویت خویش را دریابید که روشنفکران اجیر شده بلایی بر سر ملت و مملکتشان آورده‌اند که تا متحد نشوید و دقیقاً به اسلام راستین تکیه نمانید، بر شما آن خواهد گذشت که تاکنون گذشته است. امروز زمانی است که ملت‌ها چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آنان را از خودباختگی و زرنی در مقابل شرق و غرب نجات دهند که امروز روز حرکت ملت‌هاست و آنان هادی هدایت‌کنندگان تاکنونند... ای اقیانوس بزرگ مسلمانان! خروش برآورید و دشمنان انسانیت را در هم شکنید که اگر به خدای بزرگ رو آورید و تعلیمات آسمانی را

وجهة خود قرار دهید، خدای تعالی حنود عظیم او یا شماست»^۳

در جای دیگر می‌گوید:

«هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا بکند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد و تا زمانی که ملتها خودشان را گم کرده‌اند و دیگران را به جای خودشان نشانده‌اند، نمی‌توانند استقلال پیدا کنند. کمال تأسف است که کشور ما حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد و این فرهنگ و حقوق را نادیده گرفته و به دنبال غرب است. چنان غرب در نظر یک فشری از این ملت جلوه کرده است که گمان می‌کنیم غیر از غرب، دیگر هیچ چیز نیست. این وابستگی فکری، عقلی و مغزی غربی، منشأ اکثر بدبختی‌های ملتها و ملت ما نیز هست و تا این غربزدگی از ملتها و مغزهای ملت زدوده شود وقت طولانی لازم است... شرق، فرهنگ اصیل خود را گم کرده است و شما که می‌خواهید مستقل و آزاد باشید باید مقاومت کنید... جوانان ما، دانشمندان ما اساتید دانشگاه‌های ما از عرب نترسند، اراده کنند در مقابل غرب قیام کنند و نترسند»^۴

باور به خود و به تواناییهای خود و تواناییهای ملت خود سبب شده بود که امام، از تهدید دشمنان دائر بر منزوی کردن ایران نترسد و خطاب به ملت بگوید:

«تا منزوی نشوید نمی‌توانید مستقل بشوید. از انزوا ما چه ترسی داریم، ما آن روزی که منزوی نبودیم همه گرفتاریها را داشتیم، حالائی که منزوی هستیم، مستقل هم هستیم.»^۵

همین روحیه و استقلال باعث شده بود که امام گاهی در عالم سیاست پیروزی را نه تنها در متابعت نظر غربیان نداند، بلکه درست برخلاف نظر آنان عمل کند و به پیروزی رسد.

در نخستین سالگرد هجرت از نجف به پاریس، امام در بیان خاطرات خود از بازگشت به میهن در دوازدهم بهمن، این نکته را بدین صورت بیان می‌کند:

«... اخیراً که بنا گذاشتیم که بیائیم به ایران، فعالیت‌های شدید شروع شد برای اینکه نیائیم به ایران، البته قبلاً هم از طرف دولت آمریکا و آنها خیلی پیغام‌ها می‌دادند... که شما حالا نروید به ایران، حالا زود است رفتن به ایران،

نورس است الان... حتی از ایران... به وسیله دولت فرانسه برای ما آوردند که خواندند که شما حالا نیاید ایران و اسباب چه هست و چه می‌شود، اگر شما بروید به ایران، حمام خون راه می‌افتد و از این حرفها زیاد زدند و این اسباب این شد که من در ذهنم آمد که رفتن ما به ایران برای اینها یک ضرری دارد. اگر چنانچه نفع داشت برایشان و می‌توانستند که ما وقتی رفتیم ایران، فوراً ما را توقیف کنند، این حرفها را نمی‌زدند، می‌گفتند بیائید ایران. ما عازم شدیم و آمدیم و خدای تبارک و تعالی در همه مسائل از اول نپهت تا حالا با ما و شما و با ملت ایران همراهی فرمود...»^۶

امام همواره مصدر افعالی استثنائی و اقدامات بدیع و شگفت‌آور بود. به عنوان نمونه، کافی است به دو اقدام حیرت‌انگیز ایشان «نامه به گورباچف» و «فتوای اعدام سلمان رشدی» اشاره کنیم و حیرت‌آورتر از این گونه اقدامات امام، آن بود که با وجود همه خصوصیات استثنائی و صفات منحصر به فرد خویش، وسیعترین ارتباط و عمیقترین تفاهم را با توده‌های مردم بویژه جوانان داشت. در این خصوص نیز سخن بازرگان شنیدنی است:





... عجیب است که یک آدم هشتاد ساله تفاهمش با جوانها خیلی بیشتر از مثلاً بنده که توی جوانها و دانشگاه بزرگ شده‌ام و در انقلاب و نهضت بزرگ شده‌ام و به اینها سنّاً نزدیکترم. ایشان تفاهمش ده مقابل است. یک خاصیت و قدرت مقابله روحی و فکری بین ایشان و جوانان انقلابی وجود دارد... من بین خودم و کسانی که در انقلاب هستند، یعنی جوانها طلاب، دانشگاهیها و سپاهیها... واقعاً یک فاصله و یک بیگانگی حس می‌کنم... ولی آقا هیج^۷.

چنانکه پیش از این اشاره کردیم تفاوت امام با دیگران در حقیقت، ناشی از تفاوت جهان بینی او با دیگران است، او با عالم و آدم از نظرگاه دیگری غیر از نظرگاه غربی نگاه می‌کرد و منظره متفاوتی پیش چشم خود داشت که همان را نیز پیش چشم ما ترسیم می‌کرد. در جهان بینی او تعریف انسان با تعریف رایج در غرب، متفاوت بود و طبیعی است که سعادت انسان و اخلاق و ارزشهای او نیز متفاوت می‌شد. رمز پیروزی و موفقیت امام در همین بود که برای نجات از سلطه غربی در همان راهی که غربیان به پیش می‌تازند قدم نهاد و

جهت متفاوت و مسیر جدیدی انتخاب کرد. از ارشمیدس نقل کرده‌اند که بعد از آنکه خواص و قوانین اهرمها را کشف کرد گفته بود اگر یک نقطه در خارج از این عالم به من بدهید من کل عالم را با یک اهرم تکان می‌دهم و جایجا می‌کنم. امام هم برای ایجاد تحول و انقلاب در ایران، به نقطه‌ای خارج از عالم معیارها و پندارهای غربی اتکا کرد. انقلاب سیاسی او همانند انقلابهای علمی یک پارادایم یا سرمشق جدید برای زندگی فردی و اجتماعی ایجاد کرد. او خدا را از آسمان به زمین نیاورد و زمینی و زمین گیر نکرد. زمین را هم به آسمان نبرد، بلکه سعی کرد میان زمین و آیمان، یعنی میان زندگی فردی و حیات جمعی و شئون اجتماعی و سیاسی آدمی در کره خاک، با عالم ملکوت و غیب و در یک کلمه با خدا، رابطه ایجاد کند و این همان پارادایم جدید او بود.

امام خوب می‌دانست که نباید و نمی‌توان تکرار کننده غرب بود، او می‌دانست که اگر بخواهد در همان بازی و مسابقه معمول و مرسوم نزد غربیان وارد شود، مسابقه را باخته است. این بود که خود مسابقه‌ای دیگر با قواعد و قوانین جدید ابداع کرد. می‌توان گفت که پیام او امروز در یکصدمین



پی‌نوشتها:

۱. مصاحبه دکتر حامد الگار با مهندس بازرگان انجام شده در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۵۸ چاپ شده در مجله نصر سال ۱۳۵۹، ص ۷.
۲. همان / ص ۱۳.
۳. صحیفه نور، جلد ۱۳، ص ۸۳، قسمتی از پیام امام به زائران بیت‌الحرام.
۴. همان، جلد ۱۱، ص ۱۸۶، در دیدار با گروهی از مردم در تاریخ ۵۸/۱۰/۱۳.
۵. همان، جلد ۱۳، ص ۱۴۷، در جمع دانشجویان پیرو خط امام در تاریخ ۵۹/۸/۱۲.
۶. همان، جلد ۹، ص ۲۳۹، در جمع اعضای هیأت دولت جمهوری اسلامی به مناسبت سالروز هجرت ایشان از نجف به پرایس در تاریخ ۵۸/۷/۱۰.
۷. مصاحبه حامد الگار با بازرگان، صص ۱۲ و ۱۳.
۸. قرآن مجید، سوره حشر، آیه ۱۹.

سال تولد و دهمین سال وفاتش به ما این است که انقلاب او را با متر و معیار غربی اندازه نگیریم و ارزش و اهمیت انقلاب اسلامی را به میزان شباهت آن با راه و رسم غربی ندانیم. او آمده بود تا با زبان دیگری، که همان زبان از یاد رفته همه انسانها بود با ما سخن بگوید. او مثل دیگران نبود، انقلاب او نیز مثل انقلابهای دیگر نیست. البته این متفاوت بودن و مستقل بودن نیز به معنی سرکشی و ستیزه‌جویی بی‌دلیل نیست. به هوش باشیم مبادا زبان او را فراموش کنیم و قواعد و دستور زبان او را از یاد ببریم. او می‌خواست ما را با خدا آشتی دهد و آشنا کند تا ما با خود حقیقی خود آشنا شویم. کوتاه سخن اینکه او آمده بود تا همان پیام دیرینه قرآن را در گوش ما بخواند که:

«ولا تکنونوا کالذین نسوا اللہ فانسیهم

انفسهم»^۸

«چونان کسانی مباحثید که خدا را فراموش

کردند و خدا هم، خود آنان را از یادشان برده».